

## نقدی بر مقاله

### «نظر علامه

### طباطبایی

### درباره «غیب»

نصرت‌الله آقاجالی

از جناب آقای دکتر رضا داوری، کتابی تحت عنوان «درباره غرب» به چاپ رسیده که حاوی هشت مقاله است. هر چند بیشتر آنها در برخی نشریه‌ها به چاپ رسیده بود، ولی مجموعه این مقاله‌ها با حجم ۱۱۵ صفحه از سوی انتشارات هرمس، برای نخستین بار در سال ۱۳۷۹ منتشر گردید. ششمین مقاله آن، به نام «نظر علامه طباطبایی درباره غرب» است که مؤلف محترم به بررسی نظر علامه درباره غرب - بر اساس جلد چهارم المیزان - پرداخته است.

بدیهی است که پرداختن به چنین موضوعی، نیازمند تحقیق همه جانبه موضوع در همه آثار قلمی علامه طباطبایی و به خصوص تفسیر المیزان است. هر چند اکتفا به یک جلد، در حد یک مقاله چندان قابل مناقشه نیست، ولی در همین حد هم به نظر می‌رسد در پاره‌ای از موارد، در ترجمه یا برداشت عبارت‌های المیزان دقت لازم به عمل نیامده است. بنابراین ما ضمن نقل عبارت‌های المیزان، همراه با ترجمه و توضیح، مطالب جناب دکتر داوری را از مقاله فوق بیان کرده، موارد

اما من يتفكر تفكراً اجتماعياً ليس نصب عينيه الا انه جزء غير منفك و لا مستقل عن المجتمع و ان منافعه جزء من منافع مجتمعه، يرى خير المجتمع خير نفسه و شره شر نفسه و كل وصف و حال له، وصفاً و حالاً لنفسه؛ فهذا الانسان يتفكر نحواً آخر من التفكير و لا يشتغل في الارتباط بغيره الا بين هو خارج عن مجتمعه و اما اشتغاله بأجزاء مجتمعه فلا يهتم به و لا يقدره شيئاً».

ترجمه: «و اما شيفتگی و دل‌دادگی چنین افرادی از مشرق زمین، نسبت به صدق و صفا و امانت و خوشی و مانند آن که در بین افراد ملل مرقی (مغرب زمین) مشاهده می‌کنند، در واقع حقیقت مسأله بر آنها مشتبه شده است؛ زیرا اغلب اندیشمندان ما - مشرق‌زمینان - توانایی تفکر اجتماعی نداشته و فقط در حیطه تفکر فردی به سر می‌برند. (فکر فردی، تفکری است که) هر یک از ما فقط خودش را به عنوان موجود انسانی، مستقل از هر موجود دیگر ببیند، به طوری که ارتباط با آنها را از بین برنده استقلال خود حساب

اختلاف با مقصود علامه را متذکر خواهیم شد تا شاید مفید واقع شود.

علامه طباطبایی با بیان شیفستگی و حیرت زدگی برخی افراد، نسبت به پیشرفت مادی مغرب زمین، و مشاهده صدق، صفا، امانت، سرزندگی و خوش خلقی آنها در درون خود، در مقام بیان مغالطه ایشان برآمده چنین اظهار می‌دارد: «و اما اشتعابهم بما يرون من الصدق والصفاء و الامانة و البشر و غير ذلك فيما بين افراد الملل المترقيه، فقد اختلط عليهم حقيقة الأمر فيه، و ذلك ان جل المتفكرين من باحثينا معاصر الشرقيين لا يقدرون على التفكير الاجتماعي و انما يتفكرون تفكراً فردياً. فالذي يراه الواحد منا نصب العين، انه موجود انساني مستقل عن كل الاشياء، غير مرتبط بها ارتباطاً تبطل استقلاله الوجودي (مع ان الحق خلافه)، ثم لا يتفكر في حياته الا لجلب المنافع الى نفسه و دفع المضار عن نفسه، فلا يشتغل الا بشأن نفسه، و هو التفكير الفردي و يستتبع ذلك ان يقيس غيره على نفسه، فيقضى فيه بما يقضى على هذا النحو من الاستقلال؛ و هذا القضاء ان صح فأنما يصح فيمن يجري في تفكره هذا المجري، و

تفکر را به دو دسته فردی و اجتماعی تقسیم کرده است و عیب و ایراد اندیشه بسیاری از متفکران (و یا عموم) مشرق زمین را در دور بودن از تفکر اجتماعی می‌داند.

او هم چنین، جامعه و افراد را به انسان و اعضایش تشبیه کرده، می‌گوید: هر یک از اجزا و اعضای جسم انسان مثل چشم، گوش، دست، پا و غیره، در خدمت انسان بوده و خواهان چیزی هستند که انسان خواهان آن است؛ یعنی دنبال خیر و شر بیرون از خویشند. اما روابط این اجزا با خود و با انسان، به گونه‌ای است که به ندرت باعث ضرر و آسیب یکدیگر می‌شوند. آن‌گاه می‌گوید: «و فی حکمه حال افراد مجتمع انسانی اذا تفکروا تفکراً اجتماعياً، فصلاحهم و تقویهم أو فسادهم و اجرامهم و احسانهم و اساتئهم، انما هی ما لمجتمعهم من هذه الأوصاف اذا أخذوا شخصية واحدة»<sup>۱</sup>.

ترجمه: «افراد جامعه چنین حکمی را دارند، یعنی اگر تفکر اجتماعی داشته

کند (با این‌که حق، غیر از این است). چنین اندیشه‌ای او را وامی‌دارد که جز به جلب منفعت خویش و دفع ضرر از خود نیندیشد؛ در نتیجه جز به شئون خویش به چیزی مشغول نمی‌شود و این همان تفکر فردی است و لازمه چنین تفکری، آن است که دیگران را نیز به خود قیاس کند و همان استقلالی را که برای خود قایل است برای آنها هم قایل باشد.

چنین اندیشه‌ای - اگر صحیح باشد - در مورد کسانی می‌تواند درست باشد که چنین فکر فردی داشته باشند؛ اما کسی که از تفکر اجتماعی بهره‌مند است، یعنی هیچ‌گاه خود را منفک و مستقل از جامعه نبیند، بلکه منافع خود را جزئی از منافع جامعه بشمارد، چنین فردی خیر و شر جامعه را خیر و شر خود دانسته و هر نوع ویژگی و حالتی از جامعه را وصف و حال خود می‌داند. چنین انسانی، به گونه‌ای دیگر می‌اندیشد. او در ارتباط با غیر خود، در درون اجزای جامعه خویش اهتمام نمی‌ورزد، بلکه برای او (نحوه سلوک با) بیرون از جامعه خویش مهم است.»

مرحوم علامه در این تحلیل، نحوه

نقد و بررسی همان کسانی است که شیفته صلح و صفا و زیبایی درون ملل متمدن مغرب زمین شده‌اند. او بر اساس تفکیکی که بین اندیشه فردی و اجتماعی انجام داده است، گوشزد می‌کند که مبادا از تفکر اجتماعی دور شویم و فقط روابط افراد غربی با یکدیگر را مشاهده کرده، از شخصیت اجتماعی و نحوه معاشرت جوامع آنها با دیگر جوامع - مشرق زمین و غیر آن - غفلت کنیم:

«و یتبین ممّا ذکرنا انّ القضاء بالصلاح و الفلاح علی افراد المجتمعات المتمدنة الراقية، علی خلاف افراد الأمم الأخری لا ینبغی ان ینبغی علی ما ینظره من معاشرتهم و مخالطتهم فیما بینهم و عیشتهم الداخلیه، بل بالبناء علی شخصیتهم الاجتماعیة البازرة فی مساکنتها و مصاکنتها سائر الأمم الضعیفة و مخالطتها الحیویة سائر الشخصیات الأجتماعیة فی العالم<sup>۱</sup>».

ترجمه: «از آنچه که گذشت، روشن می‌شود که نمی‌توان با مشاهده نحوه سلوک و معاشرت افراد با یکدیگر درون

باشند و برای جامعه شخصیت واحد قایل باشند؛ صلاح و تقوا، فساد و جرم، و احسان و اسائه خود را همان صلاح و تقوی، فساد و انحراف، و نیکی و بدی جامعه خواهند دید.»

همان طوری که ملاحظه می‌شود، علامه در صدد بیان نوعی از تفکر صحیح و حقیقی است که در واقع وجود دارد و باید به آن نایل شد. آن‌گاه جهت تثبیت و تقریر این مطلب، از قرآن هم استشهد می‌آورد: «و هكذا صنع القرآن فی قضائه علی الأمم والأقوام الّتی الجأتهم التعصبات المذهبیة أو القومیة، ان یتفکروا تفکراً اجتماعياً کالیهود و الأعراب و عدّة من الأمم السالفة، فتراه یؤاخذ اللاحقین بذنوب السابقین<sup>۱</sup>».

ترجمه: «قرآن هم، در معامله و برخورد با امت‌ها و اقوامی که تعصبات مذهبی و قومی آنها را وادار به تفکر اجتماعی کرده است، مثل یهود، اعراب و برخی از امت‌های گذشته، چنین اسلوبی از تفکر را به کار برده است؛ لذا لاحقان و حاضران را به خاطر گناه پیشینیان مورد مواخذه قرار می‌دهد.»

نتیجه‌ای که علامه از این تحلیل دارد،

۱. همان، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۶.

باسم حفظ المنافع المشتركة و يوماً باسم الأمانة على حفظ الاستقلال و يوماً باسم حفظ الصلح و دفع ما يهدده و يوماً باسم الدفاع عن حقوق الطبقات المستأصلة المحرومة و يوماً... و يوماً...؛ و المجتمعات التي هذا شأنها، لا تترضى الفطرة الانسانية السلمية ان تصفها بالصلاح أو تدعن لها بالعادة وان اغمضت النظر عما يشخصه قضاء الدين و حكم الوحي والنبوة من معنى السعادة<sup>۱</sup>».

ترجمه: «و به جانم سوگند، اگر مطالعه کننده اهل تأمل، تاریخ اجتماعی غربی‌ها را از آغاز نهضت جدید در اروپا مورد مطالعه قرار داده و نحوه رفتارشان را با امت‌های ضعیف و درمانده مورد مشاهده و تعمق قرار دهد، برخلاف ادعاهای ظاهرشان که جز رأفت و خیر بشر را نمی‌خواهند و در راه حریت و آزادی انسان‌ها و نجات مظلومان و شکستن سنت بردگی و اسیری، از جان و مالشان مایه می‌گذرانند، آنها را جز افرادی که هر روز با اسمی خاص، در صدد به بندگی کشیدن ملت‌های ضعیفند،

جوامع متمدن و پیشرفته مغرب زمین، حکم کرده که آنها بر خلاف افراد سایر ملل از صلاح و سعادت و یا شقاوت و نکبت برخوردارند؛ بلکه چنین حکمی باید با توجه به شخصیت بارز اجتماعی آنها در برخورد و مواجهه با سایر ملت‌های ضعیف و نحوه روابط حیاتی‌شان با دیگر شخصیت‌های اجتماعی دنیا، صورت گیرد». علامه سرانجام با توجه به چنین مبنا و ملاکی به ارزیابی غرب می‌نشیند و چنین اظهار می‌دارد:

«و لعمری، لو طالع المطالع المتأمل تاریخ الأجماعیة من لدن النهضة الحديثة الأوروبية و تعمق فيما عاملوا به غیرهم من الأمم و الأجيال المسکينة الضعیفة، لم یلبث دون ان یرى ان هذه المجتمعات التي یظهرون أنهم امتلؤوا رأفة و نصحاً للبشر یفدون بالدماء و الأموال فی سبیل الخدمة لهذا النوع و اعطاء الحرية و الأخذ بید المظلوم المهضوم حقاً و الغاء سنة الاسترقاق و الأسر، یرى أنهم لا هم لهم الا استعباد الامم الضعیفة مساکین الارض ما وجدوا الیه سبیلاً بما وجدوا الیه من سبیل، فیوماً بالقهر و يوماً بالاستعمار و يوماً بالاستملاک و يوماً بالقیومة و يوماً

بلکه جامعه‌های اسلامی از این حیث وضعی بدتر از غرب دارند<sup>۱</sup>. ایشان برای صحت این برداشت، عبارت علامه را بیان می‌کند: «بیشتر فضلالی ما، دارای طرز تفکر اجتماعی نیستند...<sup>۱</sup>». ما ترجمه این قسمت را در ابتدای این نوشته ذکر کرده‌ایم. نقدی که متوجه عبارت فوق است، آن است که مرحوم علامه در صدد بیان تفکر عملی در مقابل نظری نیست، بلکه از نظر او تفکر - اعم از نظری و عملی - ممکن است فردی یا اجتماعی باشد.

تقسیم تفکر به فردی و اجتماعی تقسیم بر اساس روش و اسلوب تفکر است نه محتوای آن، و حال آن‌که قضاوت ارزشی بین جوامع و ملت‌ها، به این‌که یکی برتر و دیگری پایین‌تر است، بیش از آن‌که به روش تفکر بستگی داشته باشد، به محتوای آن توجه دارد.

۲. با توجه به مطلب فوق، این سخن جناب دکتر که «به نظر آقای طباطبایی، غرب از ما و اقوام نظیر ما برتر است<sup>۲</sup>» نه تنها هیچ شاهد منطقی از بیرون ندارد،

نخواهد یافت. روزی از طریق قهر و غلبه، روز دیگر از راه استعمار؛ روزی از طریق ادعای مالکیت و روزی دیگر از راه ادعای قیمومت و سرپرستی؛ روزی به اسم حفظ منافع مشترک و روز دیگر با نام کمک در حفظ استقلال کشور دیگر؛ روزی با اسم حفظ صلح و آرامش و دفع تهدیدها و روز دیگر با نام دفاع از طبقات محروم و هر روز به بهانه‌ای؛ و جوامعی که چنین ویژگی‌هایی دارند، فطرت انسانی هرگز آنها را به صلاح نشناخته و حکم به سعادت آنان نخواهد کرد، اگرچه از حکم دین و وحی و نبوت درباره معنای سعادت نیز صرف نظر شود.<sup>۱</sup>

حال با چنین پیشینه‌ای از نظرات مرحوم علامه طباطبایی، به سراغ برخی از عبارات مقاله مورد نظر می‌رویم:

۱. دکتر داوری در مقام استنباط از سخنان علامه طباطبایی درباره دو نوع تفکر فردی و اجتماعی، چنین می‌گوید: «نکته مهم دیگری که (طباطبایی) متذکر شده‌اند این است که در میان جامعه‌های کنونی فقط غرب نیست که اساس جامعه را بر عقل عملی مستقل از وحی قرار داده،

۱. داوری اردکانی، رضا، درباره غرب، ص ۷۰-۷۱.

۲. همان، ص ۷۲.

درباره کسی که طرز تفکرش اجتماعی است...<sup>۱</sup>.

منظور علامه این است که ما در شناخت هر جامعه‌ای و از جمله جوامع غربی (که مورد بحث است) باید تفکر اجتماعی داشته باشیم، یعنی نحوه سلوک آنها را با سایر ملل ملاحظه کنیم. در حالی که ترجمه ایشان، داشتن تفکر اجتماعی را برای غربی‌ها مسلم گرفته و به اصل متن نسبت داده است.

۳. با توجه به آنچه که در بند (۱) آمده است، تقسیم تفکر به فردی و اجتماعی نمی‌تواند تنها معیار داورى ارزشی باشد؛ زیرا محتوای این دو تفکر هم نقش اساسی دارد. لذا با اعتراف به این که غربی‌ها دارای تفکر اجتماعی هستند اما ملت‌های دیگر بی‌بهره یا کم بهره‌اند، نمی‌توان از جهت نحوه اندیشیدن اجتماعی، امتیاز مطلق قایل شد و تنها کاستی آن را فقدان عقل قدسی (یعنی ظلم نمودن به دیگر جوامع) دانست؛ زیرا مبدأ و مقصد جامعه نیز در اندیشه اجتماعی او مؤثر است. این که

بلکه از هیچ جای سخنان علامه قابل استنباط نیست و اتفاقاً ایشان حملات تند و تیزی علیه غربی‌ها داشته‌اند که بیان کردیم.

به نظر می‌رسد منشأ چنین استنباطی، اشتباه در ترجمه یا تطبیق عبارت علامه است آن جا که می‌گوید: «هذا الانسان يتفكر نحواً آخر من التفكير ولا يشتغل...».

منظور ایشان - با توجه به سیاق سخنان او که در صدد بیان دو نوع تفکر بر حسب واقع بوده‌اند - کسی است که از تفکر اجتماعی بهره‌مند است، نه انسان غربی. وی اصلاً در صدد بیان این نیست که تفکر مغرب زمین، اجتماعی است یا نه؛ ممکن است اجتماعی هم باشد اما علامه در این جمله، لازمه تفکر صحیح را بیان می‌کند در حالی که جناب دکتر، کلمه «وهذا الانسان» را به آدم غربی ترجمه و تطبیق کرده‌اند. این اشتباه، در ترجمه عبارت زیر هم تکرار شده است:

«و تبيّن ممّا ذكرنا أنّ القضاء بالصلاح والفلاح على أفراد المجتمعات المتمدنة الراقية...».

ترجمه دکتر: «بنابراین ملاک قضاوت ما

فقط در نقض عدالت نسبت به جوامع دیگر نیست؛ زیرا ممکن است تفکر اجتماعی او در راستای تحقق هدفی غیر الهی و غیر انسانی باشد - که در این صورت، جامعه ضالّه و گمراهی خواهد بود که هدف و راه وصول به آن با یکدیگر هماهنگ و همراه بوده - اما اصل هدف چیزی جز شقاوت و نکبت نیست و چنین جامعه‌ای شاید در تأمین نظم اجتماعی خود هم مشکل داشته باشد.

خلاصه این‌که دست‌یابی به نظرات مرحوم علامه طباطبایی درباره غرب، نیازمند تأمل و تحقیقی فراتر از آن چیزی است که در برخی از جلدهای المیزان دیده می‌شود و امید است این امر با ژرف‌نگری اساتیدی چون جناب آقای دکتر داوری انجام پذیرد.

جوامع غربی چه مقصد و غایتی در زندگی و حیات اجتماعی خود دارند و برای رسیدن به آن چگونه می‌اندیشند؟ هر دو سؤال برای پی بردن به ماهیت غرب مهم است. اما به نظر می‌رسد که جناب دکتر، مشکل جامعه غربی را چیزی بیشتر از فقدان عقل قدسی (به معنی عدم مراعات عدل در روابط با دیگر جوامع و ملت‌ها) دانسته، اظهار می‌دارد: «جامعه‌ای که تفکر اجتماعی دارد، در درون دارای نظم و عقل و صلاح نسبی است اما عادل نیست و شاید مستولی و استعمارگر و متجاوز به حقوق و حیات دیگران باشد؛ جامعه غربی چنین جامعه‌ای است<sup>۱</sup>». وی هم چنین گفته است: «اگر غرب را با جامعه‌های موجود در دیگر مناطق روی زمین قیاس کنیم، از جهاتی آن را برتر می‌یابیم. ضعف و نقص آن را وقتی می‌توان دریافت که عدل و جامعه‌عادلّه تابع عقل قدسی را در نظر آوریم؛ چنین جامعه‌ای هنوز تحقق نیافته است<sup>۲</sup>».

نقد مهم سخنان دکتر این است که هر چند جامعه غربی ممکن است، دارای تفکر اجتماعی قوی باشد، اما نقص آن

۱. همان.

۲. همان، ص ۷۴.